

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در روز گذشته، عرض شد برای واجب مشروط و امتیازش از واجب مطلق، مثالهایی هست که چندتایش را ما ذکر کردیم، یکی از آن مثالها، نمی دانم قبلاً گفتیم یا نه، مساله بلوغ نصاب است در زکات، که وجوب زکات بالنسبه به نصاب، واجب مشروط است و خود نصاب، فی حد نفسه داعی برای طلب و اراده مولا ندارد.

آنچه که علت برای مساله است و واجب مشروط، را از واجب مطلق، بواسطه آن می توانیم تمیز بدهیم، علّیت شرط است در تحقق داعی در نفس مولا، که بواسطه آن طلب انبعاث پیدا می کند. لذا همان طوری که دیروز عرض کردم ما در موارد متعدده این مطلب را می بینیم در اکثر موارد این قضیه، مشخص است، حالا در بعضی موارد شاید بتوانیم از چیزهایی دیگر بفهمیم مثلاً فرض کنید، در مورد وجوب خمس، وجوب صلاه، وجوب قصر و

اتمام و مسأله اغسال واجبه یا اغسال مستحبه، در تمام این ها آن شرطیت موضوع، دخالت در نفسِ تحققِ داعی به وجود دارد بطوری که اگر آن شرط محقق نشود، داعی هم هیچ وقت محقق نخواهد شد، یعنی به تعبیر دیگر تا موضوعی محقق نشود برای حکم طبعاً حکمی بدنبال آن نخواهد آمد، حالا در این جا تعبیر به شرط می کنیم، ولی ما در مورد صلاة و صوم این مساله را نمی بینیم وقتی که شارع می گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا**

كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿البقرة، ۱۸۳﴾

نفس صیام در این جا مورد نظر شارع است و داعی برای انبعاث طلب در نفس مولا، ضرورت قیام به صیام است که فی کلِّ سنهٍ شهراً واحداً این داعی برای انبعاث طلب است، آن وقت ظرف برای این به ماه رمضان تعلق گرفته است ممکن بود شارع این ظرف را در ماه شوال قرار بدهد، آن دیگر در اختیار شارع بود، خصوصیت ماه رمضان البته این ها گُتره ای نیست، این ها همه حساب است، این که می گویند چرا ذیقعه نشد، بر اساس یک کلیات تکوینی است، که شارع روزه را در ماه مبارک رمضان

واجب کرده است که آن خصوصیت تکوینی در ماه ذی الحجه نیست در ماه محرم نیست در ماه ربیع نیست در ماه رمضان است و انسان این خصوصیت را در ماه رمضان (ما که نه ما که چشم و گوشمان بسته است) ولی آنها که چشم و گوششان باز است این خصوصیت را در ماه رمضان ادراک می کنند که حال و هوای ماه رمضان با سایر ماهها تفاوت می کند، چطور این که در خیلی موارد انسان این مطلب را می فهمد، مثلاً استحباب دعای سمات، دعای سمات که از ناحیه شارع آمده، استحبابش عصر جمعه است، حالا یک کسی بگوید، من می خواهم صبح جمعه بخوانم، فایده ندارد، شما دعای سمات را خواندید، ولی یک سر سوزن برای شما فایده ندارد، زیارت عاشورا استحبابش چه موقع است؟ مثلاً صبح است حالا شما فرض کنید من می خواهم زیارت عاشورا نصف شب بخوانم، در روایت داریم که کسی که بخواند سیدالشهداء علیه السلام را در بین الطلوعین از اماکن بعیده زیارت کند، غسل می کند و بالای پشت بام می رود و روی به حرم می ایستد و

زیارت می‌کند یا فرض کنید، دعای کمیل شأن نزولش شب‌های جمعه است حالا اگر کسی بگوید من می‌خواهم روز دوشنبه بخوانم عین معاویه که گفت روز چهارشنبه نماز جمعه می‌خوانیم و عجیب از این مردم احمق که روز چهارشنبه آمدند و نماز جمعه خواندند! (مثل این که یک جا من می‌دیدم گفتند ۲۷ خرداد چه روزی است؟ گفت ۲۲ بهمن است البته مال بعضی از مناطق بود گفت ۲۷ خرداد ۲۲ بهمن است)

واقعاً عجیب است فرستاده امیرالمومنین علیه السلام پیش معاویه رفت و گفت: چه کردی؟ و چه کردی؟ و بعد آنجا یکی آمده بود سر شتر دعوا داشت، شترش را دزدیده بودند، بعد یقه یکی دیگر را گرفته بود آورده بود. گفت: این شتر من است، گفت بابا این می‌گوید شتر من ناقه بوده که دزدیدند! این شتری که یقه‌اش را گرفتی آوردی جمل است! گفت: برو به علی بگو با یک لشگری می‌آیم به جنگ تو که بین شتر نر و ماده فرق نمی‌گذارد، حساب کار خودت را بدان، حساب خودت را دیگر این خیلی عجیب است مساله خیلی قابل تأمل است که انسان

عقلش را دست چه کسی بدهد!

خلاصه این دعای کمیل مالِ شبِ جمعه است
دعای کمیل شب یکشنبه نمی شود خواند، شب
جمعه است، شب های احیا است، در شب نیمه
شعبان وارد شده است، دعای کمیل، فقط اختصاص
به شب جمعه ندارد، حالا یکی بگویند من به جای
شب جمعه شب دوشنبه می خواهم دعای کمیل
بخوانم، خوب این آن اثر را ندارد فایده ای ندارد بله
دعاست، هرچی هم خودش را به گریه بزند دیدید
این ها که دعا را می خوانند، هی خودشان را بگریه
می زنند، اصلاً یک قطره اشک توی چشمش نیست
آدم خیال می کند دارد خودش را تکه تکه می کند، آن
چه را که ائمه علیهم السلام فرمودند، همان را باید
انجام داد، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، فقط
همان، نه اظهار سلیقه های شخصی.

یک بنده خدایی که الان هم جزء رؤسا است به
من گفته بود برو به آقا بگو که عصر جمعه، به جای
دعای سمات، خوب است زیارت عاشورا بخوانیم،
مسئول جلسه بود. گفتم که من بر تو خرده نمی گیرم،

من با این حرف تو، در بابام شک می‌کنم که مثل تو
احمقی را آمده رئیس جلسه کرده!! آخر احمق،
زیارت عاشورا درست است، روی سرمان روی
چشممان ولی جا دارد، آن چه را که فرمودند گفته
اند که عصر جمعه دعای سمات بخوانید. بزرگان،
عرفا همه در عصر جمعه، دعای سمات می‌خواندند
و هر چیزی را در جای خودش انسان بایستی لحاظ
بکند، نه این که قاطی بکند شما وقتی می‌روید
داروخانه، از اول داروخانه که وارد می‌شوید تا آن ته
دارو است، دیگر از اول نمی‌گیرد مثل سبزی پلو،
سبزی آش یکی از این بده یکی از آن بده، به مناسبت
و به لحاظ دردتان آن داروی مناسب را اختیار
می‌کنید، مفاتیح هم همین است زاد المعاد مرحوم
مجلسی هم همین است، این نیست که انسان هر
چیزی را از اول بگیرد برود تا آخر، هر دعایی را طبق
آن چه که از معصوم علیه السلام وارد است، انسان
باید انجام بدهد و در شرایط خاص و با خصوصیات
خاصه خودش، تا این که بتواند نتیجه بدهد والا
نتیجه ندارد.

پس بنابراین فرق نمی‌کند در واجب مشروط،

حرام مشروط، حرام مطلق، واجب مطلق، مستحب مشروط یا مطلق در تمام این ها در مشروط مساله شرط، به عنوان علت برای داعی انبعاث طلب در نفس مولا است آن شرط اگر منتفی بشود داعی هم نخواهد بود لذا یکی ممکن است نودسال عمر بکند ولی هیچ در طول عمرش یک نماز شکسته هم نخواند از اولی که به دنیا آمده تا آخری که از دنیا می رود فقط در شهر خودش زندگی کرده و همه نمازها را هم تمام خوانده ولیکن برش اشکال نیست هیچ هم خدا او را مُعاقب نمی کند یا این که ممکن است نودسال عمر بکند و یک مرتبه نماز آیات نخواند، اشکال ندارد، نماز آیات خواندن، جزء واجبات مطلق نیست مشروط به تحقق علت خودش است چطور این که اگر شخصی در سن چهارده سالگی عمرش توقف می کرد و به پانزده سالگی نمی رسید، یا بر فرض محال بیست سال هم از این قضیه می گذشت، بالغ نمی شد یا این که بالغ می شد ولی قدرت فکری و قوای عقلانی او به مرتبه رشد برای تعلق تکلیف نمی رسید، فرض کنید شخصی

بود جزء بُلْهَاء ، چطور تکلیف به او تعلق نمی گیرد،
گرچه سی سال از بلوغش بگذرد، همین طور فردی
که در موقعیت زلزال قرار ندارد، نماز آیات برایش
واجب نیست اگر بخواند بدعت است کار حرام کرده
است نماز آیات حساب دارد بدون علت برای چی
خواندی؟ خواندن قرائت نماز آیات بدون علت
بدعه و حرام، پس بنابراین، باید با این باشد نه تنها
به او ثواب نمی دهند، بلکه عقاب هم می کنند یا اینکه
کسی که در سفر هست بگوید، من همان نماز اربعه
را نماز تمام را استصحاب می کنم و به ثواب بیشتر
می رسم، نه تنها به او ثواب نمی دهند نمازش باطل
است و بعد باید آن نماز را به عنوان قصر قضا بکند.
پس بنابراین در ظرف تکلیف تحقق شرط به
عنوان علت حکم، شرط برای واجب مشروط است
به خلاف واجب مطلق، که داعی آن، شرط نیست،
داعی توجه کنید ظرف نیست داعی قید نیست در
واجب مطلق که حالا اقسامش را بعدا عرض
می کنیم، داعی امر دیگری است. ماورای ظرف و قید
و آن شرطی که مولا برای آن واجب می آورد، به
عبارت دیگر داعی در واجب مطلق، به اصل

الوجوب برمی گردد و آن اصل الوجوب خارج از قید و شرطی است که مولا لحاظ می کند، وقتی که مولا به بنده می گوید اکرم زیدا ليله الخميس، علت برای اکرام ليله الخميس نیست ظرف واجب ليله الخميس است علت اکرام نفس شخصیت زید است نفس تعظیم زید است که زید را اکرام کند تعظیم کند، منتهی چون در ليله الخميس شب مناسب برای تعظیم است. موقعیت مناسب است از بین لیالی اُسبوع، ليله الخميس را انتخاب کرده آن یک مطلب دیگری است اصل و علت برای واجب مطلق در غیر از ظرف و شرط است در امر دیگری است حالا هر امری که از مولا نسبت به او تعلق گرفته است.

پس بنابراین در این قضیه، سوال من این است چه فرق است بین این که مولا بگوید اکرم زیدا بعد عشر دقائق، خوب وجوب اکرام بالنسبه به زید، بعد عشر دقائق، آن را واجب مشروط می کند یا واجب مطلق است؟ آقا ده دقیقه دیگر زید را اکرام کن، الان نباید اکرام کنی، در این فاصله، بین الان و ده دقیقه دیگر، هیچ حکمی متوجه زید نشده ؟ چرا، شده،

الان این حکم گردن و عنق و گریبان زید را گرفته،
منتهی کی باید این اکرام انجام بشود؟ ده دقیقه
دیگرساعت را نگاه بکنید، ده دقیقه گذشت، پس
تعلیق وجوب، بعد عشر دقائق این را از واجب
مطلقى ساقط می کند؟ نه، این واجب، واجب مطلق
است، ظرف وجوب الان است، الان این وجوب
تعلق گرفت به مکلف منتهی ظرف واجب چه موقع
است؟ ده دقیقه دیگر روی این جهت این شخص
می تواند از الان تا عشره دقائق کاری را انجام بدهد
که نتواند امر مولا را اتیان کند؟ نه، حرام است، اگر
بخواهد بکند مولا پدرش را درمی آورد می گوید من
به تو گفتم ده دقیقه دیگر باید اکرام کنی، چرا رفتی
کاری کردی که جلوی اکرام را گرفتی؟ من باب مثال
چرا سوار ماشین شدی و رفتی در یک مکان بعیدی
که نمی توانی خودت را برگردانی؟ و اگر بخواهی
برگردی دو ساعت طول می کشد، یا این که رفتی در
یک جا و یک مکانی و یک ازدحامی که خودت را از
آن ازدحام نمی توانی بیرون بیاوری، می گوید وقتی
به تو می گویم بعد عشر بدقائق از الان باید به فکر ده
دقیقه دیگر باشی این است مساله، یعنی تأخیر اکرام

بعشره دقائق او را از واجب اطلاقى ساقط نمى کند و او را به واجب مشروط برنمى گرداند.

حالا مولا بگوید اکرم زيدا بعد ساعه، یک ساعت دیگر باید اکرام بکنید این هم مثل همین است، حالا اگر مولا بگوید اکرم زيدا ليله الخميس الان چند روز به ليله الخميس مانده است این اکرم زيدا ليله الخميس با اکرم زيدا بعد ساعه چه فرقى مى کند؟ هیچ تفاوتى ندارد، این مى شود واجب مطلق، در واجب مطلق ظرف فقط مُحَقِّق واجب است، نه این که مُحَقِّق داعى در طلب، داعى برای طلب یک امر دیگری است اصلا کارى ندارد، فقط مولا یک وقتى مطلب را بنحو اطلاق مى گوید، مى گوید در تمام بیست و چهار ساعت اجتنب عن الخمر این مطلق است الان که در این جا نشستی، اجتنب عن الخمر، از این حجره بیرون رفتى اجتنب عن الخمر این امر به اجتنب بنحو اطلاقى است اختصاص به زمانى دون زمان ندارد اختصاصى به وقتى دون وقت ندارد.

یک وقتى شارع و مولا واجب را مطلق مى کند با

اشتراط به تحقق این وجوب، فرض کنید می‌گویید که اذا صادفتَ محلَّ خمرٍ فاجتنبه اگر با محل خمر مصادف شدی اجتناب کنی الان که در این اطاق و مدرسه فیضیه نشستی، خمری نیست خمری در این جا وجود ندارد که بخواهی اجتناب بکنی یا نه، می‌آید چکار می‌کند؟ یک قید می‌زند آن قید اضافی است، اگر مصادف شدی، اگر در محلی و در موقعیتی قرار گرفتی، آن موقع اجتناب عن الخمر این چه فرقی با اول می‌کند؟ فرقی نمی‌کند هر دو یکی است یک قیدی آورده قید زائد معلوم است در اینجا خمر پیدا نمی‌شود خوب روی هوا نمی‌شود که خمر باشد دیگر، همان قید است یعنی همان اطلاق است منتهی آن اطلاق را بواسطه قیدی بیان کرده تفاوت نمی‌کند یا این که یک وقت می‌گویید زید را اکرام کن اکرم زیدا اذا رأیتَ هر وقت دیدی باید اکرام کنی الان توی مدرسه زید را دیدید؛ آقا بیا این جا کارت دارم، دست می‌کنی در جیب مبارک و آن را مورد اکرام و افضال خود قرار می‌دهید، یک وقتی می‌گویید اکرم زیداً نه همیشه ليله الخميس شب پنجشنبه برو خانه‌اش او را دعوت به خانه‌ات و اکرامش کن پس

الآن این وجوبی که آمده است، از الآن او را در مضیقه قرار داده است پس در واجب مطلق وجوب که وجوب فعلی است گرچه واجب، واجب استقلالی است ظرف واجب است، نفس وجوب فعلی در واجب مطلق، مکلف را در مضیقه اتیان به تکلیف قرار می دهد، گرچه ظرف واجب متاخر است، از الان دیگر مکلف نمی تواند عملی انجام بدهد که او را از وصول به تکلیف مانع و حاجز بشود، این فرق بین واجب مطلق و بین واجب مشروط است.

ولی در واجب مشروط این طور نیست، شارع می گوید: اگر خسوف شد نماز آیات به او واجب است الان بر من واجب نیست الان که نماز آیات نیامده یک وقت شارع می گوید: اگر خسوف شد، تو باید این جا بایستی خسوف را مشاهده کنی و نماز هم بخوانی، خوب این یک مطلبی است ولی یک وقت این حرف را نمی زند بلکه می گوید، اگر خسوف شد، صلاة آیات بر شما واجب است، اگر زلزال شد، در آن منطقه ای که تو هستی صلاه آیات واجب است، خوب از آن منطقه بیرون می روم،

وقتی رفتم بیرون، مواجه نشدم، علت نیامده، علت برای تکلیف نیامده، من می‌روم خودم را از تحت این عنوان خارج می‌کنم، وقتی خارج کردم چیزی بر من واجب نیست.

پس در واجب مشروط، وجوب، وجوبِ فعلی نیست هیچ وجوب فعلی نداریم، الان نه چیزی بر عهده من است نه عنق من در زیر تکلیف مولا است، نه ذمه من به چیزی مشغول است، هیچی، هیچی نیست، شارع می‌گوید وقتی که ارباب مکاسب تو زائد بر مؤونه سنه شد، آن موقع به تو خمس تعلق می‌گیرد هر وقت شد الان چی؟ من که الان اصلاً ربح ندارم، صاف نشستم در خانه قشنگ دارم در و دیوار را نگاه می‌کنم می‌گویم اصلاً نمی‌خواهم بروم کار کنم این کار مال آدم بیکار است یک بنده خدا خیلی آدم خوبی بود خیلی آدم باحالی بود یک مثالی زده بود می‌گفت آدم عاقل که نمی‌رود کار کند، کار مال خر است، هی رویش بار می‌گذارند، بعد توی سرش می‌زنند راه برود، البته یک مقدار مشاعرش کم داشت، ولی بعضی مواقع نکاتِ حکیمانه‌ای می‌گفت، می‌گفت کار مال خر است، مال یابو است، آدم

عادل که نمی‌رود کار کند، عرض کنم، نه، کار خوب است ولی به مقدار لزوم، نه به مقدار غیرلزوم، این کارهایی که ما الان داریم می‌کنیم همه اینها نودوپنج درصد زائد است، پنج درصد آن مقدار لزوم کار را برای خود می‌خواهیم یا خود را برای کار می‌خواهیم به این مساله باید فکر کرد، یک کسی نمی‌رود کار کند، مؤونه سنه‌اش را درمی‌آورد، یک ریال هم زائد نمی‌آورد، وقتی که زائد نیاورد، خمسی به آن تعلق نمی‌گیرد، می‌گوید: من نرفتم، تو که نگفتی من حتماً باید بروم هشت ساعت کار کنم ده ساعت کار کنم، نه، گفتی دست خودت است، همین قدر که خرج زن و بچه را درآوردی، برو توی خانه کیفیت را بکن کار چیست که این قدر اعصاب را خراب می‌کنی، یا در مورد زکات و این‌ها.

پس بنابراین شارع علت برای وجوب را تحقق شرط قرار داده آن محقق نشود وجوبی هم نیست، پس از الان این واجب نمی‌شود، کی واجب می‌شود؟ سر سال، لذا شما تا قبل از سر سال می‌توانی خودت را از تحت این وجوب دربیآوری

مالت را فرض کن ببخشی یا به فقرا اطعام کنی چه کنی وقتی آخر سال می شود هیچی نداری همه را انجام دادی و دیگر خمسی نداری و زکاتی هم لازم نیست، البته در صورتی که بشود این کار را کرد نه این که بایستی لحاظ موارد را بکند، در خمس این طور نیست، به کسی بخواهد قرض بدهد به آن مالی که قرض می دهد، خمس تعلق می گیرد حالا می خواهد قرض بدهد باید خمس را بدهد نمی تواند قبل از اخراج قرض خمس بدهد این خمس به نفس مال تعلق می گیرد.

پس نتیجه بحث این می شود در هر واجبی که نفس شرط علت برای تحقق داعی در نفس مولا است می شود واجب مشروط حالا صحبت ما این است قدرت بطور کلی که استطاعت هم جزو آن است یک نحو خاص از قدرت است اگر مولا امری را معلق کرد بر تکلیف مشروط به قدرت این قدرت بالنسبه به این امر مولا چه حکمی پیدا می کند؟ آیا شرط است یا مقدمه وجود است؟

مولا که می گوید اکرم زیدا ليله الخمیس ان قدرت اکرم زیدا ليله الخمیس ان قدرت، ليله

الخمیس گفتیم ظرف است، این نمی تواند علت برای
اکرام باشد، اکرام زید، واجب مطلق است، ظرف
واجب که بنحو ظرف استقبالی هست واجب، واجب
استقبالی است می شود لیلہ الخمیس، حالا این ان
قدرت را که در این جا مولا می آورد، از نظر اطلاقیت
و اشتراطیت وجوب این چه موضعی و موقعی دارد
؟ جواب این است که قدرت نمی تواند علت برای
فعل باشد قدرت که نمی تواند علت برای داعی باشد،
علت برای داعی توان من نیست علت برای داعی در
خود نفس آن فعل است در خود نفس اکرام است نه
توان من ، من توان داشته باشم یا نداشته باشم این
فعل فی حد نفسہ دارای مصلحت است، مصلحت
هم یا دارای مصلحت ملزمه است یا غیر ملزمه، یا
دارای مفسده است مفسده موبقه، غیر موبقه، موبقه
باشد می شود حرام غیر موبقه باشد می شود مکروه،
ملزمه باشد می شود واجب غیر ملزمه باشد می شود
مستحب، این قدرت من چه نقشی در علیت دارد؟
اصلا معنا دارد عقلا که من که قدرت بر فعل داشته
باشم همین قدرت بر فعل داشتن من بشود علت

برای صلاه؟ صلاه که ربطی به قدرت من ندارد
الصلاه قربان کل تقی، علت برای وجوب صلاه این
مقربیت صلاه است که موجب انبعاث طلب در نفس
آمر و نفس شارع است، نه قدرت من، قدرت من چه
فرقی می کند نماز بخوانم یا شش دقیقه پشتک بزنم؟
چه فرقی می کند؟ هر دو را قدرت دارم قدرت من
فرض کنید بروم رمی جمار را انجام بدهم، هفت
شوط به دور کعبه طواف کنم آن هم از فاصله بعیده،
یا این که خیابانهای عربستان را یکی یکی متر کنم از
این طرف بروم آن طرف از آن طرف پیام این طرف
هر دو یکی است هر دو قدرت است. القدره علی
المشی چه فرق می کند که قدرت بر مشی در
مسجدالحرام یا قدرت بر مشی در شوارع مکه، چرا
حرکت و مشی در شوارع واجب نیست اما در طواف
واجب می شود؟ چه فرق می کند، هر دو قدرت است
قدرت هم که یکی است، قدرت یعنی تحریک البدن
من نقطه الی نقطه در کمّ مقداری و مکانی، این
می شود معنای قدرت.

پس اگر نفس قدرت علت برای تشریح وجوب
طواف باشد پس حرکت در شوارع هم می شود

واجب، چون قدرت یکی است متوجه شدید چه می‌خواهم بگویم؟ علت اگر برای صلاه، نفس قدرت باشد صلّ ان استطعت، طِف حول الکعبه ان قدرت، یا مثلاً صُم ان قدرت یعنی همین نفس قدرت خارج از آن حیظه مرض و این چیزها، خود قدرت خود صوم فی حد نفسه مصلحت ندارد خود طواف فی حد نفسه مصلحت ندارد، خود صلاه فی حد نفسه مصلحت ندارد مصلحت ملزمه ندارد خود صوم فی حد نفسه مصلحت ندارد، فقط آن داعی و علت برای بعث می‌شود قدرتی که در مکلف هست، اگر این باشد پس بنابراین این قدرت که می‌شود یک امر واحد، این که وقتی که علت باشد لازمه‌اش این است که توارد معلولهای مختلفه بالنوع و علت، علت واحد و هو ممتنع، یک علت است، قدرت یکی است، شما چه این قدرت را باهاش طواف کنید چه این قدرت را باهاش پشتک بزنید چه این قدرت را توی خیابانها راه بروید چه این قدرت را از کوه بالا بروید همه اینها یکی است، یک حقیقت است و آن استعداد نفس، برای مشی، یا این مشی در مسجد الحرام باشد یا این

مشیء در شوارع باشد یا مشی صعود علی الجبل
باشد یا این، مشی فی البیت باشد یا این مشی فی
الریاضه باشد در ورزش باشد، همه این ها عبارت
است از یک حقیقتی که آن حقیقت توان و استعداد
جسم است برای انجام این کار اگر این علت برای
طواف و صلاه و رمی و وقوف عرفات و مشعر و این
ها باشد، لازمه اش این است که از یک علت واحد
معالیل مختلفه بالحقیقه و بالنوعیه صادر می شود و هو
ممتنعٌ و محالٌ، این یک.

اشکال و امتناع دوم وقوف الشیء علی نفسه
است قدرت کی واجب است؟ وقتی که تکلیف
باشد، وقتی که فی حد نفسه من قادر هستم، کی این
اتیان بر فعل واجب می شود؟ وقتی که تکلیف بیاید
اگر تکلیف متوقف بر قدرت باشد می شود توقف
الشیء علی نفسه، که در این جا دور لازم می آید،

پس بنابراین قدرت که در این جا هست
هیچوقت نمی تواند علت باشد این می شود مقدمه
وجودی اگر مولا بگوید إن قدرت افعال کذا ان
قدرت یعنی اگر توانستی انجام بدهی یعنی اگر
قدرت داشتی، این مساله برمی گردد به قدرت

وجودی حالا نگوئیم قدرت عقلی، این به مقدمه
وجودی برمی‌گردد (که بعداً می‌گوئیم در مقدمه
صحت، در مقدمه وجود، در مقدمه وجوب راجع به
این‌ها صحبت می‌کنیم).

قدرت عبارت است از یک مقدمه وجودیه حالا
فرق نمی‌کند مولا بگوید یا نگوید منتهی حالا ان
قدرت می‌گوید خواسته یک مقدار رعایت مکلف را
بکند و الا در صل ان قدرت مثلا ما داریم صل
مستقیماً ان لم تقدر جالساً فصل مستقیماً. یعنی اگر
مریض بودی، ان قدرت فصم ان لم تقدر فلا تصم
فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضاً أَوْ
عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ ... ﴿البقرة، ۱۸۵﴾ این
می‌شود چی؟ قدرت می‌شود مقدمه وجودی یعنی
وجود تکلیف در خارج هویت این تکلیف متوقف
بر متوقف بر قدرت فرق نمی‌کند دیگر در این جا
تفاوتی نمی‌کند.

بنابراین از این جهت اگر شارع حکم را معلق بر
قدرت کرد، هیچ عنوانی از ناحیه قدرت متوجه
تکلیف نخواهد شد، فقط یک مطلب زائدی گفته،
مثل اینکه ان قدرت فاكرم زيدا ليله الخميس، اگر

بگوید معنایش این است که وجوب اکرام وجوب
اطلاقی است، منتهی ظرف اکرام، ليله الخميس است
ان قدرت می شود زمینه آن، یعنی اگر مریض شدی
طبعا تکلیف منتفی خواهد شد اگر مانعی برایت پیش
آمد تکلیف منتفی خواهد شد ولی اگر مانعی پیش
نیامد تو خودت نمی توانی مانع پیش بیاوری، اگر
سالم بودی صحیح بودی نمی توانی خود را مریض
کنی، بگویی من حالا قدرت ندارم، آن هم که موقوف
بر قدرت کرده، من سلب قدرت می کنم، نمی شود
می گوید من که به تو گفتم، در شرایط عادی بود، بله،
اگر مرض بواسطه یک امر سماوی بود یا یک مانعی
از غیر از ناحیه تو بود خوب اشکال ندارد اما خودت
را مریض کنی بگویی من الان قدرت ندارم مانعی
برای خودت بیاوری بگویی من قدرت ندارم، بروی
مهمان دعوت کنی بگویی قدرت ندارم نمی توانی
دعوت کنی چرا؟ چون بالنسبه به تمام این موارد
وجوب اکرام می شود وجوب اطلاقی.

حالا که این طور شد می آئیم سر استطاعت این
استطاعت که شارع می فرماید *فله عن الناس حج*
البیت من استطاع استطاعت مگر غیر از قدرت است

تحصیل زاد و راحله، همین زاد و راحله می شود، قدرت، لله علی الناس حج البیت با این مساله‌ای، که گفتیم، حج نسبت به استطاعت می شود واجب مطلق استطاعت می شود قدرت، اگر استطاعت داشتی حج واجب است، آیا قدرت در این جا علت برای وجوب حج می شود؟ حج خودش مصلحت ندارد؟ نه، نمی توانیم بگوئیم مثل این است که بگوئیم اگر قدرت داشتی صعود علی السطح فاصعد علی السطح، قدرت بر صعود بر سطح علت برای وجوب بر سطح می شود؟ آن مقدمه وجودیه است، وجوب صعود علی السطح علتش چیز دیگری است، یا علتش اذان گفتن است یا استهلال است یک علت دیگر می خواهد، وقتی مولا می گوید ان قدرت ان استطعت فاصعد علی السطح این استطاعت صعود بر سطح، علت برای حکم به صعود نیست، آن حکم به صعود علت دیگر دارد، عرض کردم یا علت را باید استهلال بگیریم یا علتش را سایر مسائل دیگر بگیریم یا علتش را فرض کنید الصلاه بگیریم الصلاه علی السطح یا علتش را اعمال نماز امام صادق علیه السلام فرمودند به آن زن، وقتی که بچه اش مریض شده بود و مرده بود اصلاً فوت کرده بود

وقتی که آمد مضطرب خدمت امام صادق علیه السلام حضرت فرمودند برو به پشت بام منزلت، جایی که سقف نباشد در آنجا دو رکعت نماز بخوان و این دعا را بخوان که رفت و دعا کرد و بچه مرده زنده شد، دیگر از این بالاتر دیگر آدم چه می خواهد بگوید در آنجا چیست؟ آن صعود بر سطح امام علیه السلام می فرماید: فاصعد علی السطح، علت قدرت بر صعود است، قدرت بر صعود باشد مسخره است، در این جا علت باشد علت بر صعود علی السطح می شود یا دعا یا استهلال یا صلاه می شود اذان یا هر چیز دیگر، آن علت دیگر دارد.

در واجب مطلق لله علی الناس حج البیت، علت برای وجوب، آن آثار مترتبه بر نفس اعمال حج است که او علت برای انبعاث طلب در نفس شارع می شود، آن است منتهی شارع که در این جا معلق بر استطاعت می کند معلق بر چی می کند؟ بر مقدمه وجودی می کند پس دیگر آنچه را که شنیدید که حج بالنسبه به استطاعت مشروط است این را بریزید توی کوزه آبش را بخورید آبش را هم نخورید بریزید دور، عرض کنم که حج می شود واجب مطلق، استطاعت هم می شود مقدمه وجودیه.

این نتیجه مساله در مورد استطاعت انشاءالله از فردا نظرات قوم نسبت به کیفیت تحقق واجب مطلق و مشروط این که من از اول نیامدم و متعرض نظرات نشدم بخاطر این که دأب من نیست، اول خود روشن شدن مساله است و روشن شدن مبنا است وقتی که مبنا بدون شبهه، روشن شد با این نظره آن وقت انسان به مطالب بزرگان و مطالب فقها و اصولیین و کیفیت شان نگاه بکند جور دیگری می تواند انسان آن مطالب را آنها در مضمارِ صحت و بطلان و در سنجش ابتعاد و قرب می تواند قرار بدهد.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد